

اسطوره

در خدمت هویت و اقتدار سازی

چگونه از اسطوره «آریایی»، برای قدرت و هویت سازی بهره گرفته می شود

- «اروپاییان»: برای رد ستم کلیسا و نا کهن بودن باور های «موسایی - عیسایی»
- «هندیان»: برای بازگشت به گذشته، مقابله با خارجیان و سلاحی برای خیزش «نجران»
- «ایران»: برای دریافت هویت پیشین و رد نفوذ «عرب»
- ما، برای دریافت و یا ساختن هویت کهن.

یاد آوری:

هنگاهی که به حیث دبیر «روشنی» فصلنامه «کانون روشنگران افغانستان» که در شهر «گت تینگن» در «جرمنی» نشر می شد، کار می نمودم، در هر فصل یادداشتی زیر عنوان «سخن فصل» می نوشتم. در یکی از این «فصل ها» نوشته زیر را به دست نشر سپردم. این یاد داشت با واکنش های گونه گونه یی رو به رو شد. در نظر داشتم تا در همان موقع در این زمینه بنویسم. اما، حادثه ها و رخداد های آغاز سده بیست و یکم عیسایی، بحران و سر درگمی تندی در میان آنانی که نگران وضع کشور بودند، به میان آورد، و نشر «روشنی» در موج های این گرداب، غرق گردید. اکنون پس از پرداخت به پیشینه تاریخ کشور، در نوشته تمدن «سند - هلمند آغازگر تاریخ ما، بر آن شدم تا به این اسطوره و چگونگی نگاه هابه آن، بپردازم.

صدیق رهپو طرزی

سرزمینی بیافریدم که در آن:

ده ماه زمستان و دو ماه تابستان است

مار بزرگ و زمستان را، دیواس (شیطان) آفریده است.

«اهورا مزدا»

قوم «آرین»!

سرچشمه و ریشه؟!

باز هم «فصل» پرسش ها برای دست یابی به پاسخ هایی که خود این پاسخ ها، پرسش های دیگری می زاینند،

فرا رسیده است.

این بار، به گذشته های دور، می پردازم. به جایی و زمانی می پردازم - اگر درست تر بگویم پرسش هایی می کارم - که «ما» در آن ریشه - با آن که در غباری از اسطوره و نمایی از واقعیت نهفته اند - داریم.

همه به یاد می آوریم که در آغاز سده بیستم - به ویژه پس از دهه سی این سده - برای رد یابی و «هویت» یابی، به گذشته «رجوع» کردیم و خویشتن را در آینه بزرگ نمای «آرین» که محصول کار «شرق شناسان» اروپایی - دیگران - در سده هژدهم و به ویژه سده نهم، بود یافتیم. این بزرگ نمایی در فضای دهه سی که «نژاد آرین» جای ریشه یابی زبان «هند - و - اروپایی» را گرفت، و «دانشمندان» هوا خواه این امر، آن را به «هند - و - ژرمن»، تعویض کردند - «هیپنر» که از خدا چنین غذایی را می خواست، همه نیرو را برای حل مساله «نژاد پست تر» به کار برد - به او جش رسید. ۰۰۰

حالا، به سراغ این نظریه ها و اندیشه ها می روم که راه را از چاه بشناسیم و درب بازی را برای «گفتگو» بکشایم.

من، در این جا، بنا بر «تنگی» جای، تنها به اشاره هایی بسنده می نمایم و امیدوارم این خود آغاز بحث «علمی» نی «احساسی» برای آینده گردد.

این نظریه ها، با ورود شرق شناسان اروپایی چون «سر ویلیام جونز»، «وایتی»، «میولر» و دیگران به «آسیا»، با دست یافتن بر این واقعیت که پیوند نزدیکی میان زبان های «اروپایی - هندی»، وجود دارد، شکل گرفت و بعد با کثرتی ها و مژگی ها زیاد به راه «نژادی» ره سپرد.

کشف «اوستا» توسط «انکوینل دو پررون» فرانسه یی، که به گفته «مولیر»، جوان ماجرا جو و متشبت بود تا دانشمند، و نشر ترجمه اش در سال ۱۷۷۱ع. این امر را وارد اوج نوین نمود. از آن پس، در مورد «سرچشمه» و «خاستگاه» قوم «آرین» به بررسی های متعدد و گونه گون آن چنان که «سعدی» می گوید، «هر که عکس خویش می بیند در آب»، صورت گرفت.

فشرده آن ها چنین اند :

- نظریه «هند - و - اروپایی» و بعد «هند - و - ژرمن».

- نظریه «شمالی».

- نظریه «آسیای مرکزی».

- نظریه سرزمین «شمالگان» یا منطقه قطب شمال.

- نظریه «سپتا - سندهاوا» و دیگر و دیگر ...

بر اساس این نظر، «آرینان» به حیث یک گروه قومی در «جایی» در سرزمین های بلند اروپای شمالی زنده گی می کردند. خون شان «ناب» و زبان شان ساده و کهن تر از دیگر زبان ها است. این ساحه، از کوه های «اورال» آغاز و پس از گذشتن از شمال «جرمنی»، به بحر «اتلس» پایان می یابد.

نظر دیگر، آسیای مرکزی را جایگاه «آرینان» قرار داده و آن را اطراف بحیره «کسپین» می خوانند.

بر اساس نظریه «شمالگان» بر این باور اند که متن «ریگویدا» و «زند - اوستا» که هر دو را یکی می دانند، یعنی «زند» و «اوستا» و یا «اوستا» و «زند»، یکی است - نشان می دهند که قطب شمال، «گهواره» قوم «آرین» می باشد.

نظریه «سندهاوا»، بر آن است که سرزمین «آرینان» بیرون از «هند»، جای دیگری بوده نمی تواند.

خود شرق شناسان برای رد این نظریه ها، استدلال هایی به بلندی کوه «همالیا» فراهم آورده اند که آوردنشان مجالی در این جا ندارد.

به همین دلیل، هر کسی چون «پرو کرسیتیز»، دزد بحری اسطوره یی «یونان» بر «تخت آهنین» دید خود، این تیوری ها را می خواباند و آن را «کش» و یا «برش» می نماید.

پرسش اولی که در ذهن راه باز می کند این است که پیش از آمدن این «مهاجران» و یا درست تر «اشغالگران» که از دست زمستان «دراز» و «یخ» این مخلوق «شیطان» گریخته بودند و به سرزمین خورشید و ماه - «اوستا» پُر از وصف زیبایی این سرزمین است - دست یافته بودند، «ما» کی ها بودیم و چگونه «ما» شدیم؟

من، به گفته آقای ا. عثمان، این «مقال» را تا «کشال» نشود، با «قالی» از «پایک البرت»، از کتابش به نام، «باور ایران - آرین»، بر اساس «اوستا - زند» پایان می برم و دری را برای بحث و گفتگو های «علمی» و «خرد گرایانه» نی «قالی» و «ملا نقطی» می کشایم.

او هنگام بحث بر این زبان، می گوید، «... آریا، نام محترمی برای طبقه بالا نبود، بل برای همه مردم به کار می رفت»، او سپس از «مخالفان» - یعنی ما - بحث می راند و می گوید، «دسویان - مخالفان و یا باشندگان اصلی و بومی - که متمدن تر از اشغالگران کوچی بودند، چون حاضر نبودند به معبود - نو آمده گان - سر تسلیم فرود آورند، به نام عصیانگر و باغی خوانده می شدند».

«زرتشت»، در تمام «اوستا»، از «اهورا مزدا»، نابودی آنان را طلب می کند. او، ادامه می دهد، «بعد ها، این واژه را «برهمنان» برای کشیدن مرز میان خود و دیگران، به کار بردند».

این «سخن فصل» در شماره (۱۴) فصلنامه «روشنی» بهار ۱۳۸۰/۲۹۹۱. نشر شده است.

أسطورة

ریشه و پیشینه

هر کی عکس خویش می بیند در آب

بزرگر باران و گازر آفتاب

«سعدی»

أسطورة Osturah به معنای واژه یی اش یعنی سخن پریشان و بیهوده. سخن باطل و افسانه یی.

آن گونه که می دانیم واژه اسطورة به گفته «مهردادبهار» اسطورة شناس معروف، وام واژه یی، می باشد که از زبان عربی گرفته شده است. در آن زبان به معنای «روایت و حدیثی است که اصل ندارد»،

این وام واژه خود از اصل یونانی «هستوریا» به معنای بررسی، تحلیل و تاریخ است و ریشه در زبان «هند و اروپایی» به شکل «وید» دارد. در «لاتین» آن را Mythus و در «یونانی» Muthos می خوانند.

در زبان های اروپایی واژه «مایت»، Myth با آوهای گونه گونه، به جای اسطورة به کار می رود. این کلمه خود از واژه «موتوس» یونانی که معنای «گفته»، «قصه»، «افسانه» و «واژه» می دهد، گرفته شده است. این واژه در برابر «منطق» یا «لوگوس» Logos قرار دارد. منطق شیوه یی از دریافت است که برای درک یک واقعیت باید به بررسی و استدلال پرداخت. برای حادثه یی که در اسطورة بیان می گردد، نیازی به استدلال، منطق و اثبات نیست. با آن هم در ارتیه فرهنگی مردمان جهان جایگاه ویژه یی دارد.

أسطورة از آن مدخل های پیچیده و پُر بحث است که نمی توان در این تنگجای به همه گوشه هایش پرداخت.

در این راستا، فیلسوفان و دانشمندان رشته های گونه گونه بحث پر دامنه یی را به راه انداخته اند و دیدگاه های گونه گونه یی را ارائه کرده اند.

در تمام دوران سده نهم عیسایی، برخی به این امر پای می فشردند که «اسطورة» خود عین بیان «واقعیت» است. در بخش زبان شناسی و بشر شناسی، این بحث، گسترده گی شگفت انگیزی دارد. «فریدریش ماکس میولر» F.M. Muller در اثرش به نام «اسطورة شناسی مقایسه یی» آن را «زبان خاموش و گنگ»، می داند.

«ارنست کا سیرر» E. Cassirer در اثرش به نام «فلسفه شکل های نمادی» به این باور است که زبان در ذات وجودش تمایل به خلق اسطورة و افسانه سازی دارد، تا خرد گرایی.

«لی وی اشتراوس» L. Strauss در کتابش به نام «أسطورة شناسی» به این دید دست یافته است که اسطورة موهبت و نعمت ذاتی انسان نیست، بل دست آورد مهمی برایش می باشد. در این نگاه، زبان و اسطورة دو نماد بیان انسان اند.

«زیگموند فروید» S. Freud روانشناس معروف که آدمی را از چنگال جن زده گی نجات داد، آن را «حضور سترگ ازلی» می داند که در ناخود آگاه جمعی همه نژاد های بشر، یعنی انسانان، حضور دارد.

آن چی خصوصیت بارز اسطورة را می سازد، این است که در آن نمی توان حضور روشن یک پدیده تاریخی را دید. اما، شگرد دیگر اسطورة این است که به شدت خصوصیت بوقلمونی دارد، رنگ بدل می کند و خود را با دگرگونی ها هم رنگ می سازد.

بیان این واژه

أسطورة را می توان آینه بیان و نماد رویا، خیال و تصور انسان دانست. ساده ترین تعریف اسطورة این است:

بیان باور های انسان در مرحله ابتدایی تطور اجتماعی که بعد ها رنگ تقدس به خویش می گیرد.

جالب ترین نکته در ذات و ماهیت اسطورة این است که برای پذیرشش، با آن که پُر و انباشته از تعارض است و در آن حادثه های باور نکردنی و دور از خرد فراوان جریان دارد، تلاش نمی کند تا به اثبات روی آورد.

به همین دلیلی به نظر «الیاده» Mircea Elidad اسطورة عبارت از «روایت مقدسی است که در خدمت انسان دیندار قرار می گیرد»،

از همین رو به روشنی می توان بیان داشت که اسطورة ها در ساده ترین بیان شان، روایت های متعددی در باره خدایان، نیروهای برتر بشری و حادثه های شگفت آور زمان آغازین می باشند. زیرا اسطورة ها آن گونه که می دانیم تبلوری

از باورها، عادت‌ها، عقیده‌ها، آیین‌های بشری می‌باشند. این بخشی از بینش بشری، سخت‌جانی بیش‌تری از دیگر عامل‌های بنیادی فرهنگ بشری دارند. این سخت‌جانی در مورد‌هایی چنان پوست‌کلفت و لُک دارند که مانع دگرگونی سازمان‌های اجتماعی می‌گردند. اما، نباید فراموش نمود که در درازمدت، دگرگونی‌ها آرام‌آرام این قالب‌ها را - با آن‌که بسیار سخت‌جان‌اند - در هم می‌شکنند.

در زیر لایه‌اسطوره می‌توان حماسه‌ها، افسانه‌ها، قصه‌های جانداران، افسانه‌های دیو و پری، قصه‌های مردمی و یا فولکور و دیگر و دیگر... را رده‌بندی کرد. باید این نکته را یاد آور شد که در اسطوره نباید به جستجوی دریافت‌حادثه‌های تاریخی شد. باید خط‌فاصل روشن میان اسطوره و تاریخ کشید.

توجه به اسطوره

باید براین نکته تأکید وزرید که توجه به شناخت و درک، بررسی و تحلیلی اسطوره حاصل کار دانشمندان رشته‌های گوناگون دانش، در «اروپا» می‌باشد.

آن‌گاهی که دانشمندان اروپایی به تلاش در این امر افتادند که با استفاده از کلید اسطوره، درب جامعه انسانی را در خط‌نگرش به گذشته‌دو را باز نمایند، توجه به اسطوره آغاز گردید.

دید روشن و ژرف در این راستا را می‌توان مدیون عصر روشنگری دانست. این امر آن‌گاهی میسر شد که نگاه انسان برای درک چگونگی مساله‌ها به سوی نگرش خردگرایانه روی آورد. مایه‌های این نگرش را دریافت‌گزارش‌هایی می‌ساختند که از سفرها و کشف‌افق‌های جدید، در برابر بشر گشوده شدند.

«برنهارد لی بویر دی فونتللی» دانشمند فرانسه بی با مقایسه اسطوره‌های یونانی و بومیان امریکای شمالی، به این نتیجه دست یافت که یک نوع شیفتگی هم‌گانی و جهان‌شمول انسانی در اسطوره‌ها وجود دارد.

او در اثرش به نام «اصل و ریشه افسانه‌ها»، (۱۷۲۴) پوچی و افسانه‌یی بودن اسطوره را ناشی از این امر دانست که افسانه ریشه در باورهای همبودهای ابتدایی دارد.

این‌ها آرام‌آرام راه را برای بررسی اسطوره که رهنمای روشنی برای درک اساس‌ترین عنصر هستی‌زنده‌گی انسان مانند: جنگ و صلح، زنده‌گی و مرگ، راستی و ناراستی، خوبی و بدی می‌باشند، باز نمود.

در همین راستا «جورج گری» Georg Grey که در میانه سده نژده عیسایی والی «انگلستان» در «نیوزیلند» بود، در جریان برخورد با قبیله «ماوری» Maori متوجه این امر شد که آنان در جریان استدلال‌های خویش به صورت جدی و بار بار به اسطوره‌های شان استناد می‌نمایند. او برای درک به‌تر نیت بومیان، زبان‌شان را فرا گرفت و به درک اسطوره‌های شان روی آورد.

اما، این «گیام بات تیستا ویکو» Giambattista Vico متفکر و بشر‌شناس ایتالیایی بود که با نوشتن اثری به نام «دانش ویکو» (۱۷۲۵) درب بررسی ژرف و علمی اسطوره را باز نمود.

از آغاز سده نژده ام، با گسترش انگیزه‌های پیوند خیال و احساس با زبان، توجه به خانواده زبان «هند و اروپایی» و پس‌ترها رشد دانش زبانشناسی مقایسه‌یی و پیوند این‌ها به تاریخ و فلسفه، راه را برای بررسی هرچی بیش‌تر اسطوره‌ها باز نمود.

در این راه، «فریدریش ماکس میوللر» F. Max Muller شرق‌شناس «جرمنی» که بعد به «انگلستان» کوچید و در آن جا دست به بررسی همه‌جانبه زبان‌شناسی زد، جایگاه ویژه‌یی دارد. او دیدگاه‌اش را در اثری به نام «اسطوره‌شناسی مقایسه‌یی» (۱۸۵۶) بیان داشت. او به این امر متوجه شد که عنصر‌هایی چون: «آسمان»، «آفتاب» و «سپیده» در همه اسطوره‌ها جایگاه ویژه‌یی دارند. او پس از بررسی بیش‌تر، به این باور دست یافت که باگذشت زمان، در اسطوره اصالت معنا در جریان به‌گفته‌او، بیماری زبانی، از دست رفته است. به این‌گونه، از دید او، دیگر اسطوره‌ها بازتابگر پدیده‌های طبیعی نیستند. خلاف این امر، اسطوره‌ها به صورت غیر عقلی و بی‌خردانه فعالیت‌های خدایان، قهرمانان و دیو و پری را بازتاب می‌دهند.

به صورت نمونه در یکی از اسطوره‌های یونان جای «سپیده» را «دافنی» Daphne (در اسطوره یونان دختر بحری) و «خورشید پگاهی» را «فویوس» Phoibos، (در اسطوره یونانی خدازن زیبا) اشغال کرده‌اند.

البته بررسی و کاوش ژرف و عمیق در این راستا جریان دارد.

در مورد پیوند و رابطه اسطوره با تاریخ، باید یاد آور شد: با آن‌که هر دو نگاه به دریافت وضع گذشته دارند، اما، برخورد تاریخ به یک پدیده در چاقوب زمانبندی روشن و مستند، صورت می‌گیرد. در گوهر این مساله وجود اثرهای نوشته شده وجود دارد. با این کلیدها است که می‌توان درب پنهان تاریخ را باز نمود. کهن‌ترین اثرها را می‌توان در سنگ‌نوشته‌هایی در این حوزه به بررسی گرفت. مشکل مساله در این امر نهفته است که از شاهنشاهی «هخامنشیان» گرفته تا «کوشانیان»، سرزمین پُر پهنی را در بر می‌گیرد که دارای زبان‌ها و فرهنگ‌های گونه‌گونه بوده‌اند.

برای دریافت عمق این مساله، بایست به سنگ‌نوشته‌هایی که به زبان‌های «پارسی کهن»، «پارسی میانه»، «پارتی»،

«خوارزمی»، «سغدی» و «باکتری»، که از سده ششم پیش از عیسا به این سو باقی مانده است، نگاه نمود. البته این نگاه نباید در این تنگ جای بسنده نماید. برای درک ژرف تر، باید به سنگ نوشته های «بابل»، «ایلام»، «آرامی»، «یونانی» و «سانسکریت» نیز توجه نمود.

نگاهی در سرزمین پُر پهن حوزه ما

هر گاه نگاهی به کار برد اسطوره در گستره سرزمین مان - بدون در نظر داشت مرز هایی که در جریان یکی دو سده اخیر شکل داده شده است - بیندازیم، باید دید ما به وسعتی قرار بگیرد که در شرق و جنوب شرق آن وادی «سند»، در شمال آسیای مرکزی، شامل دریا های «آمو» و «سیر» و در غرب همان میان دو رود «دجله» و «فرات» یا «بین النهرین» گسترده است. این سرزمین را می توان «تحفه» دریا ها و رودخانه های بزرگ به حساب آورد. در کنار این رود خانه ها تمدن های با شکوهی سربلند نموده اند.

اگر بخواهیم مرز بندی سیاسی کنونی را در نظر بگیریم شامل: «افغانستان»، «تاجیکستان»، «ترکستان»، «پاکستان»، «ایران»، «هند» و «عراق» می گردد. این سرزمین از شرق به غرب بیش از سه هزار ک. م. را در بر می گیرد. نباید فراموش نمود که اثر های فرهنگی در همین چارچوب در بند نمی ماند و تا دور دست ها ره می سپارد.

این امر را باید تذکر داد که هسته این تمدن در «بین النهرین» و «مصر» گذاشته شد. بعد، با رشدش اثر ژرفی بر دیگران وارد نمود. به همین دلیل، ما مهر و نشانه این تمدن را بر چهره همه این بخش ها دیده می توانیم. نشانه هایی از فرهنگ آسیای غربی را می توان به روشنی در وادی «سند»، «ترکستان چین»، «یونان» و «مصر» دید.

اسطوره و واقعیت در این بخش

برای شناخت گسترده این بخش، ما می توانیم از دو سرچشمه مدد و بهره بگیریم:

۱- زبان ها و اسطوره ها. آن ها را می توان شاهد های درونی خواند.

۲- یافته های باستانشناسی. این بخش ها را می توان نشانه های بیرونی و یا شکل های مادی خواند.

آن گونه که می دانیم در پی جستجو برای آگاهی در مورد گذشته اسطوره، باید توجه به زمانی نمود که مردمانی که به زبان «هند و اروپایی» گپ می زدند، وارد این بخش شدند.

البته این نکته را باید یاد آور شد که پیش از ورود این ها، تمدن با شکوهی به وسیله مردمان و باشنده گان این جا در وادی «سند» شکل داده شده است. به گفته «مهرداد بهار» این ها، نواحی جنوبی، مرکزی و شرقی و حتی در شرق تا حدود دریای خوارزم نژاد «دراویدی» می زیسته است. که محتملا «عیلامیان» نیز از این نژاد بوده اند.، (مهر داد بهار ص. ۴۰۱) را در بر می گیرد.

یادداشت: برای آگاهی بیش تر به نوشته ام زیر عنوان «تمدن «سند» - هلمند» آغازگر تاریخ ما، نگاهی بیندازید.

هم چنان باید یاد آور شد که پیش از ورود مردمان «هند و اروپایی» در این جا، حضور تند و پُر نفوذ فرهنگ «عیلامی»، «سومری»، «بابلی»، و «آشوری» نیز در این سرزمین، وجود داشته است.

«آریا»، «آرین» دیگر و دیگر... در اسطوره ها

نخست از همه باید یاد آور شد که سرچشمه های اسطوره ها در این حوزه بزرگ فرهنگی گونه گونی زیاد دارد. آن چی به ما نزدیک تر است، حضور آن در سروده های دینی «ویدی» و «اوستایی» تبلور می یابد. این دو سروده چنان به هم نزدیک اند که آن ها را می توان خواهرن سکه و یا همتی خواند.

تا جایی که روشن است «گه رادو گنولی» Gherado Gnoli در اثرش به نام، ایده ایران: نوشته یی بر ریشه و اصل، در جریان بحث بر این مساله می نویسد،... اکنون روشن شده است که واژه «ایریا» Airya هرگز در «گاتا» Gatha نیامده است. بعد ها، از این واژه در «اوستای جوان تر» به ویژه «بیشت ها» یاد آوری گردیده است. ... نکته قابل توجه در این مورد این است که تا حال دانشمندان به ریشه این واژه دست نیافته اند... در این جا هم از «نآریایی» یا Anairya حرفی به میان می آید. در این مورد یاد آوری می گردد که اگر مراسم و آیین ها برابر به دستوری که وجود دارد، اجرا نشود، روح خبیثه آنان بر ما پیروز می گردند.، (ص. ۳۲)

ناگفته نباید گذارد که «گاتا» یا «پسنا» سروده پنجگانه یی است. خود واژه «گاه» به معنای آهنگ و ترنم است. این ها به زبان اوستایی کهن سروده شده است. نکته جالب این است که «گاتا» خلاف سروده های «ریگودا» به صورت اصل به دست ما نرسیده است. در این جریان بار ها و بار ها ویراستاری شده است.

«اوستا» برای بار اول از سوی «ب. بریس سون» B. Brisson دانشمند فرانسه یی، در سال (۱۵۹۰) در «اروپا» شناخته شده است. اما، در حوزه خود ما تا آن گاهی که «پور داوود» در جریان جنگ اول جهانی نتوانست، بار دیگر به «ایران» بر گردد، و با استفاده از منبع هایی در «جرمنی» به این اثر دست بیابد، درکی از «اوستا» وجود نداشت. او این خالیگاه چار صد ساله را با اقامت های متعدد در «هند» پُر نمود. به این گونه، این اروپاییان بودند، که ما را با «اوستا» آشنا ساختند و گرنی در

صندوقخانه های معبد ها، می پوسید. هرگز ترنم آن جز در مراسم نیایشی و آن هم دور از چشم قدرتمندان دینی، به گوش مردم نمی رسید.

همانندی «رگ ودا» و «اوستا»

نمونه روشن واژه گان «یما» Yama در «ریگ ودا» و «ایما» Yima در «اوستا» می باشند. این واژه در «رگ ودا» به معنای «خدای مرگ» به کار می رود و در «اوستا» به مقام اولین شاه، دست می یابد.

نمونه دیگر، واژه «سوما» Soma در «رگ ودا» ست است. این گیاهی بوده که از آبش نوشیدنی مست کننده می ساختند و آن را در مراسم نیایشی می نوشیدند. این واژه در «اوستا» که بعد ها سروده شده، به «هوما» Haoma بدل شده است.

به این گونه دیده می شود: آنانی که تلاش دارند تا میان سروده های «ویدا» و «اوستا» خط فاصل بکشند، راه خطایی را در پیش گرفته اند. البته از دید زمان - به صورت حدس و گمان - سروده های «ودا» بی کهن تر اند.

این نزدیکی چنان روشن است که می توان تمام متن «اوستا» را با استفاده از قاعده آوا شناسی به «ودا» برگرداند.

به باور «فورل» Phurel این ها چنان با اسطوره های «نورس» Nors یا «شمال» (زبان کهن مردمان «سکاندویا» در شمال «اروپا») نزدیک اند که می توان آن ها را سنگواره اسطوره های «هند و اروپایی» خواند.

این واژه «آریا» دارای شکل های گونه گونه است:

در زبان هندی «ا - ریا» Arya پارسی کهن «آریا» Arye در پارسی میانه «آری یا» Ariya در «اوستا» به شکل «ای ری یا» Airiia آمده است.

با نگاه گذرا هم به این واژه گان می توان بیان داشت که این ها همه دختران یک مادر اند.

از آن جایی که ما نام دقیق این مادر زبان را نمی دانستیم، زبان شناسان برای آن واژه «هند و اروپایی» را گذاردند. این نام گذاری چنان سیالت دارد، که هنگام نفوذ نژاد پرستان «جرمن» در دوران «نازی» واژه «هند و ژرمنیک یا هند و جرمنی» را جای گزینش ساختند. بعد از شکست این نظام، باردیگر به نام «هند و اروپایی» خوانده شد. امیدواریم بعد ها خود زبان شناسان واژه مناسب تری برایش پیشنهاد کنند.

نکته مهمی را که باید یاد آور شد این است که واژه «آریا» و شکل های گونه گونه اش از همان آغاز، بار زبان شناسانه بی داشت. به همین دلیل مادر این زبان را «پیش هند و اروپایی» خواندند.

اسطوره در سند های تاریخی

واژه «آریا» برای بار نخست در سنگنوشته های به جا مانده از شاهنشاهی «هیت تیت» Hittite ذکر شده است. این سنگنوشته ها با خط میخی و به زبان «اکاددی» Accadian نوشته شده است. از سال (۱۸۸۷) به این سو در اثر کاوش های باستانی بیش از سه هزار تایش به دست آمده اند. این شاهنشاهی و امپراتوری که به نام «هرریان» Harrian خوانده می شود، در سرزمین «هیت تیت» در میان سال های ۱۴۰۰ تا ۱۱۸۰ پیش از عیسا فرمانروایی می نموده است. نام دقیق این جا «اورو ها اتی» Uruhaatti یا سرزمین «هیت تیت» بوده است. پایتخت این شاهنشاهی «هت تو شاش» Hattushash نامیده می شده است. این محل اکنون به دهکده بی می ماند. نامش «بوگاز کوی» است و در ۱۶۰ ک. م. شرق «انقره» پایتخت «ترکیه» قرار دارد. این را می توان سرزمین گسترده بی دانست که از سوریه تا «بین النهرین» در قلمروش بوده است.

در این جا «هند و هرریان» خانواده اشرافی را شکل دادند. به این گونه گروه هایی از اینان به جای این که به سوی شرق به «هند» بروند، به سوی سر زمین «میان دو آب» همراه با «هرریان» آمدند. آنان به زودی در زبان و فرهنگ «هرریان» جذب شدند. نشانه هایی از زبان شان را می توان تنها در وجود نام های مردان به ویژه شاهان شان، مانند «ارتاتاما»، یافت. البته نام خدایان مانند: «میترا» Mitra و «ایندیرا» Indira و واژه گان فنی مانند رام کردن اسپ، نیز در این رده شامل می گردند.

یادداشت: در نوشته بالا یاد کردیم: زیانشناسان به سببی که نامی برای این گروه زبانی که گسترده گی زیاد داشت، نداشتند آن را «هند و اروپایی» گذاردند. با کشف باز مانده های شاهنشاهی «هیت تیت» و یافتن عنصر های کهن تر زبان «هندو اروپایی» در آن، اکنون بر آن اند تا آن را «هند و هیت تیتی» Hindo- Hittite نام گذاری کنند، تا گستره بیش تری را در بر بگیرد.

خاستگاه

آن گونه که می دانیم این امر در اسطوره های کهن از آن میان «اوستا» در بخش «وندیداد» که «راننده دیو» معنا دارد، و برای دوری از زخم چشم وی سروده شده است، ما به عبارت زیر بر می خوریم:

«من، اهورامزدا، نخستین سرزمین زیبایی که آفریدم ایرانویچ بود.»

از این سرود رد جای مشخصی را نمی تواند، به دست آورد.

با آن که در مورد خاستگاه دقیق مردمان «هند و اروپایی یا هیت تیتی» هنوز هم بحث گسترده‌ی جریان دارد، داده‌های باستانشناسی که از بررسی فرهنگ «کورگان» Korgan به دست آمده است، این فرضیه را مشخص‌تر می‌سازد. به این باور، خاستگاه آنان در جلگه‌های جنوب «روسیه»، ساحل‌های دریای «دنیپر»، شمال «قفقاز» و غرب «اورال» بوده است.

ورود به سرزمین ما

گروه‌هایی از قبیله‌های «هند و هیت تیتی» یا «هند و اروپایی» در میان هزاره دوم پیش از عیسا، با گذر از کوه‌های «هندوکش» (سیاه کوه) به شمال غرب «هند» یا «پنج آب» وارد شدند.

در این جا با بومیان که دارنده تمدن باشکوه وادی «سند» بودند، رو به رو شدند. «ریگ ودا» این بومیان را «داسا» Dasa یا «داسیو» Dsyu می‌خواند.

این نفوذ و تجاوز در جریان موج‌های گونه‌گونه‌ی صورت گرفت. این نکته را نباید فراموش نمود که این گروه‌ها دارای لهجه‌های دور از هم و متفاوت بوده‌اند. در برخی فرق میان «ر» و «لام» وجود نداشت.

بعدتر گروه‌هایی به غرب کوچیدند. هرکدام از این قبیله‌ها نیز با لهجه‌های متفاوت به زبان «هند و هیت تیتی» یا «هند و اروپایی» سخن می‌زدند.

اسطوره در خدمت هویت و قدرت سازی

به گفته «ارنست کاس سیرر» فیلسوف «جرمن»، اسطوره بیش‌تر برای آن شکل می‌گیرد تا به اندیشه بیخرد و غیر عقلی، توان نفوذ شدید بدهد.

به باور «دوروتی م. فیگوریا» Dorthy M. Figueira وظیفه اسطوره این است که به **قدرت**، توان زیست را در چارچوب سیاست ببخشد.

جنبش روشنگری و اسطوره

آن گاهی که در سده پانزدهم، استبداد دینی - سیاسی در «اروپا» بیداد می‌کرد، گروهی از روشنگران با نگاهی به سفرنامه‌هایی که آرام آرام، در پی دوران «کشف» در خط اسطوره، از سوی «شرق» جسته و گریخته برای شان می‌رسید، تلاش نمودند تا با توجه به این بخش، پرده از روی نهاد‌های فاسد اجتماعی و دینی خویش بر دارند.

آنان با استفاده از این سفرنامه‌ها که اسطوره‌هایی در بر داشت، بر آن بودند تا این یافته‌ها را با اصل‌های دین مسیحیت و شاخه‌های گوناگونش، به مقایسه بگیرند. این امر در حالی جریان داشت که در سده شانزدهم در اروپا، دیدگاه‌های دینی که تصویر بهشتی را کشیده بودند، زیر بار سنگین واقعیت‌های دردناک و تند دهن جستجوگر روشنگران، خرد و خمیر می‌گردید.

این امر فیلسوفان و دانشمندان را بر آن داشت تا پرسش‌های تکانه‌دهنده‌ی که در ذهن شان راه باز می‌کردند، بیان بدارند و آن‌ها را در نوشته‌های شان بکارند.

در میان اولین پیش‌گامان می‌توان از «مونتسکیو» (۱۶۸۹-۱۷۵۵) Montesquieu و بعد «ولتر» (۱۶۹۴-۱۷۷۸) Voltair نام برد.

هر دو، به ویژه «ولتر» با توجه به اندیشه اسطوره‌ی که در سروده‌های «ویدی» وجود داشت، این مساله را به میان کشیدند: این سروده‌های دینی به دلیل کهن بودنشان، از کتاب «تورات» پیش‌تر است. با این بیان، جایگاه برجسته «یهودیان» و اصالت دین‌های «موسایی» و «عیسایی»، زیر نشانه پرسش بزرگ قرار گرفت.

این خط‌بهره برداری از اسطوره برای رد باورهای دینی که در وجود استبداد سنگین کلیسا تبلور یافته بود، ادامه یافت. در این رده «ولتر» چنان پیش‌رفت که با روشنی بیان داشت که انسان **دوران و عصر طلایی** داشته است.

در این راستا یک خیل از نویسندگان و فیلسوفان اروپایی مانند «کانت»، Kant «هردر» Hereder و «ویلیام جونز» Jones بحث‌ها پر شوری را به راه انداختند. در این میان «جونز» زبانشناس معروف که بیش از بیست و دو زبان را می‌دانست، در این نگاه جایگاه خاصی دارد. او برخی از اثر سروده‌های دینی را که بنمایه اسطوره‌ی داشتند، از زبان «سانسکریت» ترجمه نمود. او به این باور دست یافت که فرهنگ اصیل «آرین» از درون پوسیده شده است و این تنها پوست‌های تکیده‌اند که در فرهنگ کنونی «هند» باقی مانده‌اند.

جای شگفتی است که بخش زیاد این باور‌ها ریشه در اسطوره داشتند و بر کدام متن دقیق استوار نبودند.

در گام‌های بعدی، در سده‌های هفده و هژده، این امر از ساحه فردی به جمعی انتقال کرد. به این باور، اسطوره چنان نیروی دارد که از درون ناخود آگاه، غریزه‌های طبیعی را رهبری می‌نماید. ملت‌های بزرگ از راه اسطوره توانایی خویش را بر ورق تاریخ مهر می‌زنند.

اسطوره «آریایی» در دوره خیال پردازی یا رمانتیسیم Romanticism

در پایان سده هژده عسایی در «اروپا» دید نوی شکل می گرفت. این دید گاه در برابر خردگرایی جنبش روشنگری، اندیشه احساسی را جای گزین نمود. بر خط این باور احساس، پندار و تخیل نیرومند، انگیزه بی برای دریافت حقیقت است. اینان برای دست یافتن به حقیقت به اشراق روی می آوردند. این را پدیده بی می گویند که حقیقت نا گهان به صورت جرقه و درخششی در ذهن جوینده بل می زند و کار به کشف و شهود می رسد.

اینان بر خلاف روشنگران که اسطوره را مخلوق ذهن فرد می دانستند، به این باور بودند که این جمع است که چنین امری را انجام می دهد. به باور اینان اسطوره از دورن طبیعت بر خاسته و بار دیگر به «روح مقدس» می پیوندد. نگاه به گذشته «طلایی» گوهر این تفکر را می سازد. به این دلیل اسطوره وسیله شاز و نادری برای بهره برداری این دید گاه به حساب می رود. در این میان اسطوره های «هند» جایگاه ویژه بی دارند.

در این دید، ما دانشمندان معروفی چون: «روسو» Rossou «شیلینگ» Schilling ، و «شلی گل» Schlegel را شاهد هستیم. به باور آنان اسطوره ها که ناب و بی غش بودن وضع را در گذشته بیان می دارند، می توانند خط های یک آینده به تر را ترسیم نماید.

«شلی گل» چنان شیفته اسطوره گردید که پیشنهاد نمود حالا که «غرب» چنین چیزی ندارد، باید تلاش نماید تا اسطوره بی را بسازد. او چنان گامی در این راستا برداشت که شگفتی بار می آورد. او با جدیدیت بیان می دارد، «به تر است به «شرق» («هند») روی بیاوریم.»

از زبان به نژاد

آن گونه که یاد آوری گردید، زبانشناسان پس از بررسی مقایسه بی زبان ها، با درک این مساله که زبان های متعددی از «آیرلند» تا «هند»، از زبان یگانه بی سرچشمه گرفته است، چون نام دیگری وجود نداشت، آن را «هند و اروپایی» گذاشتند. به تازه گی ها این نام به «هند و هیت تیتی» نیز بدل شده است. زبانشناسان به این باور اند که مادر این زبان نیز وجود داشته است و آن را «پیش هند و اروپایی یا هیت تیتی» Proto- Indo- European نام گذارند.

در سده نهم عیسایی واژه «آریایی» برابر نهاد با زبان «هند و اروپایی» به کار می رفت. بعد کار بردش محدود شد و شاخه های دیگر زبان های «هندو اروپایی» منطقه ما را در بر می گرفت.

در همین سده نهم عیسایی بود که «جوزف آرتر کنت دو گوبینو» (۱۸۱۶-۸۳) J. A. C. de Gobineau نویسنده و بشر شناس فرانسه بی و بعد «هوستون ستوارت چمبرلین» H. S. Chamberlain در خط و دیدگاه به شدت تبلیغاتی و پروپاگاندی، طرح «نژاد آریین» را پیش کشیدند. او نخست در این دایره تمام کسانی را قرار داد که به زبان «هند و اروپایی» سخن کی زدند. در گوهر این طرح، مساله بی قرار داشت مینی بر این که تمام دست آورد های انسانی مدیون کار اینان است. از سوی دیگر، اینان نسبت به «سامیان»، «زردان» و «سیاهان»، نژاد بر تر و عالی تر به شمار می آیند.

جستجوی اسطوره در دین

«گوبینو» برای این که زودتر بر ذهنها نفوذ نماید، تلاش نمود تا «آریینان» را در آموزه های دین های «موسایی - عیسایی» جستجو نماید. او بانگاهی به تقسیم بندی نژادی در «انجیل» به نوشته «فیگویرا» Figueira به این نتیجه دست یافت: «او دلیل جدایی نژادی را در پسران «نوح» یافت. بر اساس این باور پسرش «حام» که پدر را در حالت مستی لچ و برهنه دیده بود، خشمش را بر فروخت. پدر او را به «افریقا» تبعید نمود. به این گونه در کتاب «عهد عتیق» مجازات گناه با رنگ تیره نژاد، همراه شد. پسران «سام» در جریان آمیزش با دیگر نژاد ها رنگ تیره بی گرفتند. به باور «گوبینو» این تنها فرزندان «یافت» بودند که خون پاک «آریایی» را نکه داشتند.» (ص. ۶۹)

به این گونه دیده می شود که در باور «موسایی - عیسایی» از همان آغاز، نگاه تبعیض آمیز، بر پایه رنگ جلد انسانان شکل می گیرد.

در باور اسلامی، که در تفسیر ها و تاریخ ها، ذکر شده، داستان «نوح» به گونه دیگری آمده است. در این آموزه «کنعان» سر از فرمان پدر بر داشت و غرق گردید. در پایان کار که توفان فروخفت، «نوح» جهان خالی از مردم و جانداران را به «سام»، «یافت» و «حام» پسرانش تقسیم نمود. به نوشته «دهخدا»، «عراق و خراسان و حجاز و یمن و شام و ایران شهر نصیب سام آمد، و ترک و سقلاب و یاجوج و ماجوج تا چین مر یافت را رسید.»

در این برداشت، ما به دو نکته مهم بر می خوریم: یک - این که در باور «موسایی - عیسایی» این «یافت» است که خون «آریایی» در رگ هایش جریان دارد. دو - این که همین «یافت» در باور اسلامی به «ترک و چین» دست می یابد، و خون رنگه بی در رگ هایش جریان می یابد. اما، به باور من این افسانه تبلور وضع در کشور های مستبد را که فرمانروا تمام قلمروش را میان پسرانش تقسیم می نماید، را بیان می دارد.

نکته جالب در این دید آن است که به باور «گوبینو» در میان گوینده گان زبان «هند و اروپایی» این مردمان «شمال» و «جرمنان» اند که ناب ترین «نژاد» به حساب می آیند.

دیدگاه «گو بنو» جایگاه خاصی را برای سپیدان در اثرش داد. او به این باور دست یافت که میان سپیدان، این «آریانان» اند که در اوج تمدن قرار دارند. این ها وقتی راه نزول و سقوط را در پیش گرفتند که خون ناب و پاکشان با دیگر خون های ناپاک در هم آمیخته شد. در میان خون ناپاکان «یهودیان» بدتر از همه به حساب می آیند.

این اما، «ماکس میولر» است که اسطوره «ودا» بی را به آسمان جنبش احساساتی بالا می برد. او حتا بیان می دارد، «ودای ما یعنی اجداد ما»، اما، خود به زودی متوجه می گردد که بخشی از این سروده ها به بیان خودش «کودکانه، عامیانه و به شدت بی معنا و پیش پا افتاده» است، اما، این دید در درخشش دید نژاد پرستانه اش غرق می گردد.

پس تر او از دانش زیانشناسی در این راستا بهره برداری زیاد می نماید و طرح زبان «آریایی» را به میان می آورد. او به سرعت از رده بندی زبان ها بیرون می شود و به «نژاد برتر آریان» روی می آورد. او در این خط، «آفریاییان»، «بومیان امریکایی»، «تورانیان» و «سامیان» را، «نژاد های واقعی دد منش»، می نامد و آنان را «نژاد پست» می شمارد.

این مرد، در دید گاه های بعدیش بیان می دارد که هدفش تنها و تنها کاربرد زبانی این واژه «آریایی» بوده است، نی نژاد گرایانه. اما، این زهر مدت ها پیش کارش را انجام داده بود. این امر چنان اثر مند بوده است که بعدها دیگران نیز از آن بهره گرفتند و همان آش و همان کاسه تا کنون دگر گون نشده است.

این امر که با جستجوی در مورد ریشه های کهن دین و زبان آغاز گردیده بود، در دوزخ دست یافتن به هویت نژاد برتر «آریایی» فرو رفت و آتش های سوزان بعدی را بر افروخت.

«نیچه» (۱۸۴۴-۱۹۰۰) Nietzsche و آن اندیشه «ابرانسان» ش، جایگاه ویژه بی در این جنبش فکری دارد. او در این راه گام های بزرگی برداشت. او در گسترش این اسطوره، نقش مهمی بازی نمود.

به باور من دلیل علاقه و میل «نیچه» به اندیشه بی که در «گاتا» کهن ترین بخش «اوستا» که به باور دانشمندان به وسیله «زرتشت» بیان شده است می باشد، در خط این باور سیر می کند که تاریخ و زمان به شدت دوره بی و یا چرخه بی می باشد و در آن حادثه ها به صورت دایم با دگر گونی هایی جریان دارد.

او خود به اندیشه «بازگشت و عود جاویدان»، موجود ها در هستی باور داشت، و از همین رو این دیدگاه را می پسندید.

این اندیشه، از یک سو خلاف باور ها و حکم های دین های «موسایی - عیسایی» به حساب می رفت و از جانب دیگر کهن بودن آن ها را زیر پرسش بزرگ قرار می داد. «نیچه» که این اخلاقیات را نادرست می دانست، به این بخش روی آورد.

«نیچه» از اسطوره برای طرح اندیشه شکل دادن گروه «اشراف نو» و یا «قشر فرمان روا» بهره گرفت. او به این باور بود که می توان جانداران را به دو گونه رشد داد: یک: به وسیله رام کردن، مانند جانداران در باغ وحش و یا انسان در کلیسا و دوم: به وسیله تولید نژاد خاص و ویژه بی.

به این گونه او اساسی ترین اندیشه ها را برای بهره برداری «نازیان» با استفاده از این اسطوره پی ریخت. بعد ها دیگران از این اندیشه در پرورش جنبش «فاشیزم و نازیسم» بهره فراوان بردند.

«آریایی» و «یهود»

از همان آوانی که آگاهان اروپایی یا قصه هایی از کشف سروده های «ویدایی» از «هند» اسرار امیز آشنا شدند، یکی از بهره گیری هایی مهمی که از این یافته ها نمودند، پایین آوردن آموزه های «موسایی» و یا «یهودی» از جایگاه بلند تاریخی اش بود. این باور با سرعت شکل گرفت که حکم های دین «موسایی» که در کتاب «تورات» باز تاب یافته بودند، انحرافی از وحدت و اندیشه های ناب کهن می باشد.

این امر آغاز گر یهودی ستیزی سنتی به حساب می رود.

در این راستا، آنانی که تلاش داشتند تا با نقد این آموزه ها بر ستم باور دینی بشورند، از آن استفاده تمام نمودند.

«چمبرلین» در این باره به صورت روشن بر «یهودیان» یورش می آورد. او استدلال می کند که ارثیه آریاییان «جرمن» به وسیله یورش «مغلان» و «یهودیان» از میان برده شد. هم چنان دین آریاییان «جرمن» در اثر حمله کلیسای «روم» از میان برداشت شد و راه را برای دنیا پرستی «سامی» باز نمود.

آنان در مورد «آریاییان» تصویر یک جامعه آرمانی و طلایی را می کشیدند و آن را با زنده گی کنونی که در اثر آموزه های دین «موسایی - عیسایی» شکل داده شده بود، به مقایسه می گرفتند و آن را رد می کردند.

آنان از سرود های «ویدا» چنین بر داشت می کردند که خدایان «آریایی»، موجود های روشن، صادق و مهربان بودند. بیرحمی در وجود شان راه نداشت. آنان، با دیگران، مانند فرزندان شان بر خور می کردند، نی برده گان شان.

خلاف آموزه های «موسایی - عیسایی»، مردم «آریا»، از خدایان خویش نمی ترسیدند، زیرا آنان موجود های قهار و جبار نبودند. «آریاییان» به ازل و ابد باور نداشتند و زنده گی را جریان سیال و دگرگون شونده می دانستند. «آریاییان» گوهر

طبیعت را در قلب شان داشتند. آنان مرگ و زنده گی را یک مساله شخصی نمی دانستند، بل جز جدایی ناپذیر جهان به حساب می آوردند. برخی از آنان تا جایی پیش می رفتند که «عیسا» را یک فرد «آریایی» به حساب می آوردند و برایش گویا استدلال هایی هم فراهم می نمودند.

نکته جالب این است که بیانگران این اندیشه ها تا آن زمان به متن های سروده های «ودا» بی دسترسی کامل نداشتند و با گوش دادن به افسانه هایی که به وسیله آدمان ماجرا جو از شرق می رسید، چنین تصویری را می کشیدند.

آن گونه که می دانیم یهودی ستیزی رابطه تنگاتنگ با نژاد برتر باوری دارد. در ستیز مدرن این «یهودیان» اند که فرهنگ را از میان می برند و از دید نژاد، پست هستند.

دلیل این امر را باید در وضعی پی گرفت که «یهودیان» در «اروپا» با آن دچار بودند. در این حالت، جایگاه آنان در حاشیه جامعه قرار داشت. این امر روشن است: کسانی که بنا بر دلیل های گونه گونه مانند دینی، مذهبی، نژادی، رنگ پوست و دیگر و دیگر... دور از جامعه قرار داده می شوند، برای بقای خویش با هم نزدیک می گردند و ناگزیر به کار های اقتصادی روی می آورند. «یهودیان» در چنین وضعی قرار گرفتند. آنان در میان مناسبت های گونه گونه اقتصادی، به بخش مالی جامعه روی آوردند و چون در این راه پشتکار داشتند به زنده گی به تری دست یافتند. این امر، آتش حسد را در دل آنانی که از عقده ناتوانی از هر گونه، رنج می بردند روشن ساخت.

آغاز این ستیز به سند هایی بر می گردد که به نام «صورت جلسه آگاهان صیهون» معروف است. در این سند ها بیان می شود که برای از میان بردن «مسیحت» دست به همه گونه تلاش ها زد و اگر به صورت عادی کاری از پیش برده نشد، مرکز های این دین را باید ویران نمود. بعد ها روشن شد که این سند ها را دستگاه پلیس مخفی «روسیه» پس از شکست در جنگ جاپان (۱۹۰۵) ساخته بود. این سند ها، مایه از ناول طنز گونه بی گرفته است که در سال (۱۸۶۴) علیه «ناپلیون سوم» نوشته شده بود. بعد ها، فشارها به گونه های دیگری ادامه یافت. تبلور این امر را در یورش های خانمان سوزی که بر «یهودیان» در تمام سده نزده و تا میانه سده بیست عیسایی به راه افتاد، می بینیم. این امر، سر از قربانگاه کوره های آدم سوزی «آشویتس» بیرون نمود.

هم اکنون با آن که دیگر آن فرصتی برای ویرانی میسر نیست، اما، ما شاهد ادامه این امر در ذهن بسیاری مردم که به عمق مساله پی نمی برند، هستیم. با نگاه ژرف به جریان های گونه گونه بی که در دنیای ما رخ می دهد، سیاله و دنباله آن وضع را دیده می توانیم.

از متن پریشان به اندیشه پریشان تر

تا میانه سده نهم عیسایی، در «اروپا» این دید گاه ها به شدت در محدوده بحث هایی برای باز یابی هویت کهن تر که دیرینه تر از آموزه هایی که در دین های «موسایی - عیسایی» آمده بودند، در بند بود. نکته جالب در این امر نهفته است که بسیاری از کسانی که به سروده های دینی در «ودایی» استناد می کردند، هر گز به متن اصلی دسترسی نداشتند. «گو بینو» که این همه از این اندیشه ها دم می زد، باور هایش را بر متن های دست دوم به گونه نمونه از «لاس سن» Lassen استوار کرده بود. «نیچه» از بر گردان به شدت نادرست متن قانونی به نام «مانو» بهره گرفت. «چمبرلین» به گفته خودش اصالت متن این سروده های برایش مهم نبود. آن چی برایش از اهمیت بزرگ بر خوردار بود که این است که باید اسطوره سازی نماید. این خط تا مدت ها دوام می یابد. به این گونه مدت های پیش از آن که متن «ویدا» کشف، ترجمه و در دسترس قرار بگیرد، اسطوره «آریایی» بخش زیاد ذهن ها را پر نموده بود. این امر که اندیشه پریشان را از یک متن پریشان بار آورد، اثر ویرانگر و مصیبت بار را تا مدت های دیر بر جای گذارد. جای شگفتی است که هنوز هم حلقه هایی وجود دارند که از این ماده های گندیده، تغذیه می نمایند.

اسطوره در خدمت ملی گرایی

آغاز سده (۱۶) عیسایی، هنگامی که شاهنشاهی و امپراتوری «روم» زیر فشار استبداد دینی از یک سو و گسترش فرقه های گونه گونه دین «عیسایی» از جانب دیگر، در هم می ریزد، زمینه برای آگاهی قومی و سپس ملی که از درونش دولت ملی سر بلند می کند، فراهم می گردد.

در این راستا، روشنفکران با نگاه ملی گرایانه به سوی دریافت و یا ساختن هویت های ملی کهن، اقدام می نمایند.

ای امر از آغاز از خط روی آوردن به هویت قبیله بی، می گذشت. اینان برای دریافت این هویت به تاریخ روی آوردند تا از آن تغذیه ذهنی نمایند.

در این چارچوب، نوشته های معروف «کورنیلیوس تاسی توس» (۱۲۰-۵۶ع.) Cornelius Tacitus مورخ، نگارنده و دولت مرد رومی که به شکل «سالنامه» و «تاریخ» به رشته تحریر آمده بودند، کشش فروان داشت. در میان این ها اثر دیگرش به نام «جرمنیا» Germania به مثابه به ترین سرچشمه برای جوینده گان و یا سازنده گان هویت، به حساب می رفت. در این اثر که در پایان همان سده، نشر شد، قبیله های «جرمن» را که در شمال شاهنشاهی «روم» قرار داشتند، مورد بررسی قرار می دهد.

«تاسی توس» زنده گی ساده، ابتدایی و نابالغ این قبیله ها را با مقایسه به امپراتوری «روم» **جامعه آرمانی** خواند و عضوان آن را اولین «اشرافان وحشی» در «اروپا» دانست.

بعد ها، روشنفکران نظریه پرداز ملی، در سده پانزده و شانزده عیسایی، از این امر، اندیشه بر تری نژادی را بیرون کشیدند. این ماده زهر آگین تا تمام سده نوزده و بیست عیسایی بر اندیشه ها در خط برتری نژادی سایه سنگینش را افگند.

قربانی در معبد همه «جرمن»

این جنبش پس از نبرد در برابر «نپلیون» در آغاز سده نوزده ام، برای یگانگی «جرمن» زبانان، به شمول «هالندیان» و «فلندریان» که «جرمنان» زبان شان را لهجه یی از زبان «جرمنی» می دانند، از سوی ملی گرایان «جرمن» شکل داده شد. هدف آن ایجاد «جرمنی کبیر» بود. اینان در سر هوای یکجا شدن تمام «جرمن» زبان و حتا مردمان «سکاندویایی» را می پروریدند.

این اندیشه با گسترش دیدگاه های نژاد پرستانه کسانی چون «گوبینو» و فردان دیگری که در خط فکر برتری جویانه می اندیشیدند و توسعه طلبی را تشویق می کردند، همراه شد.

آن گونه که بررسی گردید، دلیل اساسی برای تشکل اندیشه و ایدئولوژی «آریایی» در اروپا و به ویژه در «جرمنی» که در سده نوزدهم، با تب ملی گرایی بالایی می سوخت، دو هدف را دنبال می کرد:

جستجو برای زبان و دین کهن و رد پای گذشته و دور با بررسی سرچشمه هایی در زبان «سانسکریت». به این سبب توجه به زبان شناسی به جایگاه بلندی دست یافت و راه را به سوی تفکر «نوزایی شرق» باز نمود. کشف زبان «هند و اروپایی» که «جرمنان» آن را «هندو جرمن» خوانند، اوج این تب را نشانی می نماید.

در این راستا، اثر هایی مانند: «فضا و خلق در جنگ جهانی» نوشته پروفیسر «ک. هاوز هوفر» Haushofer و «ا. بانزی»، Banse و اثر «ه. گریم» Grimm به نام «خلق بی مرز» و دیگر و دیگر که در دهه دوم سده بیست به دست نشر سپرده شد، قابل توجه اند. در این جریان تنها در کتابخانه «اشتراسبورگ» بیش از شش هزار جلد کتاب در باره «آریاییان» فراهم گردید. این امر، زمینه را برای اندیشه خطرناکی فراهم ساخت که با خویش قربانی زیادی به همراه داشت.

این دیدگاه ها را «هیتلر» و «نازیان» از هوا قاپیدند و اساس سیاست حکومت «جرمنی» را برای نابودی دیگر قومان که «آریایی» نیستند، به وجود آوردند.

این تفکر ها همچنان، زمینه عملی را برای «هیتلر» فراهم نمود، تا نخست از همه به اشغال «اتریش» و سپس زیر بهانه یاری به «جرمن زبانان» در «چک و سلواکیا» به تصرف «پولند» دست بیازد. این کار آغازگر جنگ جهانی دوم گردید.

در پایان این حادثه اندوهبار، «جرمنان» نی تنها به «فضای» باز تر دست نیافتند، بل در کنار ویرانی و تجزیه، سرزمین ها پیشین را از دست دادند. به این گونه «جرمنی کبیر» به «جرمنی صغیر» بدل شد. مصیبت انسانی دیگر را در کوچ عظیم «جرمنان» از شرق «اروپا» می بینیم.

به این گونه شاهدیم که چگونه اسطوره، نی تنها هویت کاذب می آفریند، بل زمینه را برای نابودی فراهم می نماید. این امر برای ما کسانی که در جهان پیش مدرن زنده گی می نمایم و در خط هویت سازی سر گردانیم، درس بزرگ به همراه دارد.

بهره برداری از اسطوره به گونه دیگر

جایگاه این اسطوره در «هند»

در سده هجدهم عیسایی، با رشد آگاهی در «هند» با استفاده از اسطوره «آریایی» که گوهر سروده های «ویدی» را می سازد، به گونه دیگری و این بار برای ساختن هویت نو، بهره برداری شد.

«راجا رام موهن روی» Raja Rammohan Roy که در پایان سد هژده و آغاز سده نوزده عیسایی می زیست، برای ناب سازی هندو گرایی این باور را تبلیغ نمود: خدا یگانه است. بت پرستی را در آن راهی نیست و مراسم دیگر زیادی اند.

او برای بر آورده ساختن این هدف، نهاد «برهما سماج» Brhama Samj را بنیاد گذاشت. این را می توان واکنش در برابر حضور بیگانگان از یک سو و جایگزین ساختن سیطره مرد بر زن از سوی دیگر دانست. ان گونه که می دانیم جایگاه زن در سنن «هند» قدیم از مقام والایی بر خوردار بود.

«دی آنند سراسواتی» Dayanand Sraswati تلاش دیگر در این راستا را «دی آنند سرا سواتی» با ایجاد نهادی به نام «آریا سماج» Arya Samaj در سال (۱۸۲۵) نمود.

او ضمن رد بت پرستی، آن را دلیل اساسی برده گی سیاسی «هند» خواند. او به ترین راه برای دریافت هویت را بازگشت به ارزش های «آریایی» که در «رگ ودا» درج شده اند، می دانست. او این ها را «عصر طلایی آریایی» نام نهاد. اما، در جریان این جنبش، در همان موقع، پرشش های زیاد و روشنی در مورد این بازگشت، به میان آمد.

در این میان «مهادهف گویند راناند» Mahadev Govind Ranade که خود قاضی معروفی بود، جایگاه ویژه‌ی دارد. او ر مورد بازگشت به دوران «طلایی» پرسش‌هایی را چنین کاشت:

«مردم در برابر این خواست که به سوی گذشته بر گردند، در بحری از پرسش‌ها غرق هستند... آیا به آن رفتارهای کهن بر گردیم که در آن بالا ترین قشر جامعه ما، به کارهای نادرست و پستی دست می‌زدند؟ به سوی خوردن غذای جانداران، نوشابه‌های زهر آگین که همه جانداران و گیاه‌های ما را مسموم ساخته‌اند؟ آیا بار دیگر به مناسبت‌های نادرست میان «ریشی مردان» و «ریشی زنان» (ریشی واژه سانسکریت است و معنای فرد مقدس را دارد.) بر گردیم؟ آیا بار دیگر به دادن قربانی تمام سال جانداران و حتا انسانان برای خدا بر گردیم؟ آیا بار دیگر بیوه زنان را با شوهرانشان پس از مرگ بسوزانیم؟ آیا بار دیگر برای فرود آوردن موج‌های توفنده دریاها مردان و زنان را به کامش قربانی نماییم؟ آیا بار دیگر دست به شکار مردم، به گونه‌ی که آنان را «پست و نجس» می‌خوانیم، بزنیم؟»،

«نجسان» به پا می‌خیزند!!

آن گونه که می‌بینیم، روشنگران اروپایی، شرق‌شناسان، پیروان اسطوره‌سازی احساساتی و پندار گرایانه، زبانشناسان و «هندیان» دیگر و دیگر هر کدام به نوبه خویش اسطوره «آریایی» را در قالب دید خویش ریختند و از آن «حقیقت» نادرستی را ساختند که تا کنون با وجود روشن شدن بسیاری مساله‌ها با سخت جانی ادامه دارد.

در این جریان، این درک که واژه «آریا» معنای نژاد برتر و جسمی دارد و «داسا» معنای نژاد پست‌تر، بارها و بارها مورد مناقشه قرار گرفت و برای رد و پذیرشش کوهی از استدلال به بزرگی قلم «همالیا» فرا هم آمد.

در «هند» در آغاز سده نهم عیسایی، تحرکی در میان قشر پایین جامعه یا بخش «نجس» به راه افتاد. این امر به چنان بحث‌های پُر شوری ره گشود که «گاندی» آنان را «فرزندان خدا» خواند.

«جوتیا گویند فهول» (۱۸۲۸-۱۸۹۰) Jotiba Govind Phule در میان قشر «نجس» که در زبان «سانسکریت» به نام «شودرا» Shudra خوانده می‌شود، چشم به دنیا گشود. او از دید این رد بندی، به قشر باغبانان که «نجس» به حساب می‌رفتند، پیوند داشت. اما، با این وجود، توانست تا از راه مکتب عالی گروه «عیسایان اسکاتلندی»، درس بخواند.

او بعد ها به یکی از پر شور ترین هواداران حق «نجسان» و دهقانان بدل شد.

او نیز در نبرد برای حق و آزادی به تفسیر دوباره اندیشه‌های گذشته روی آورد. او این بار از اسطوره به گونه دیگری بهره گرفت.

او با این استدلال آغاز کرد که «آریاییان» وحشیان بیگانه‌اند که بر کشور یورش بردند، مردمان قدرتمند، هم‌آهنگ و اصیل این سرزمین را به برده‌گی کشیدند. آنان بودند که نهاد اجتماعی را قشر بندی نمودند. بخشی از آن رابه پایین‌ترین قسمت هرم این رده بندی راندند و با کمک آیه‌های «ودا» خروج آنان را از این تنگنا بستند.

او فرمانروایی «بریتانیا» را نعمت خدایی برای رهایی «نجسان» از یوغ برده‌گی «آریاییان» خواند. او برای تبلیغ اندیشه‌اش به اسطوره دیگر پناه برد. در این اسطوره «بالی» شاهی که نماد احساس‌های دهقانان است، در جایگاه بلندی قرار دارد. بر پایه این اسطوره، «بالی» توسط «دامان» بچه توطیه‌گری از میان «برهمنان» با فریب از سلطنت به زیر آورده می‌شود. بعد، این توطیه‌گر قدرت را خود اشغال می‌نماید. بر اساس این اسطوره، «بالی» پیش از یورش «آریانان» فرمانروایی عادلانه‌ی داشته است.

او دهقانان، همبودهای قبیله‌ی و «نجسان» را «هندوستانیان» به شدت اصیل، به حساب می‌آورد.

جالب است که او از «عصر طلایی نا آریانان» سخن به میان می‌آورد. او در این راستا، سنگینی ضربه و یورشش را متوجه دید قشر گرایانه و نص‌گونه «برهمنان» می‌سازد. او حتا به این باور دست یافت که سروده‌های «ودایی» شکلی از وجدان ناخود آگاه همگانی نادرست و انحرافی است. او هم چنان ستیز علیه اندیشه‌های نو و مدرن «اروپایی» را که زیر عنوان وطن پرستی صورت می‌گرفت، تلاشی برای ادامه برتری قشر بالایی جامعه می‌دانست.

پیش آریایی

برخی از ملی‌گرایان «هند» همه اثرهای فرهنگ کهن را که در این کشور وجود دارند به نام «پیش آریایی» می‌خوانند. این رده و سیاهه شامل مساله‌های زیر می‌گردد:

۱- همه‌گونه پرستش بت‌ها.

۲- رسم و رواج‌هایی که برای نیایش این‌ها به شمول قشقه اجرا می‌شود.

۳- باور به روح و تناسخ روح‌ها.

۴- تعیین روزها بر اساس دگرگونی ماهتاب.

۵- نوع‌های گونه‌گونه جاندار پرستی.

۶- پرستش برخی اعضای بدن به ویژه آله های تناسلی.

۷- حضور خدا در آینه همه موجود ها.

فشرده این که در کتاب «تاریخ فرهنگ مردم «هند»، «ویراستاری «ر. س. مجومدار» Majumdar در جلد اول که بحثی در باره «دوران ودایی» دارد چنین می خوانیم، «اسطوره ها و افسانه خدایان و قهرمانان که هم اکنون در میان مردمان که به زبان های «دراویدی» و «آستری» (گروه زبان هایی را گویند که مردم از جنوب «هند» تا جنوب شرق آسیا به آن سخن می زنند.) گپ می زنند، مدت ها پیش از آمدن «آریاییان» (۱۵۰۰ پیش از عیسا) وجود داشته و از نفوذ آنان به امان مانده اند. سپس اینان وارد زبان های «آریایی» می گردند. ... ما همین خدایان و قهرمانان و حماسه آفرینان را در «پورانان» به روشنی دیده می توانیم... این ها شاهد حضور باور های پیش از «آریایی» در زبان و سروده های «آریایی» می باشند.»

اثر اسطوره «آریایی» در «ایران»

در همین سده های زده و بیست عیسایی بود که دامن این اندیشه فراخانی بیش تر یافت.

در «ایران» نیز روی به گذشته گشته گشته شد. این تلاش را می توان برای جستجوی «هویت اصیل» نام گذارد. این پی جویی در خط دریافت علت عقب مانده گی، ره می سپرد. آگاهان اجتماعی کشور که در پی دریافت راه بیرون رفت از استبداد و عقب مانده گی بودند، به دوره پیش از اسلام روی آوردند. این ذهنیت ملی گرایانه، تمام ساختار ادبی، فرهنگی و سیاسی جنبش مشروطه را در بر می گیرد. در این راستا، روی آوردن به دوران «باستان» جایگاه ویژه یی دارد.

«اروپاییان» مدت ها پیش در این زمینه کار گسترده یی نموده بودند. واژه «آریایی» چون مغناطیسی ذهن ها را به سوی خویش کشاند. این واژه که زیر فشار حضور آموزه های اسلامی، در ضمیر ناخودآگاه شان پنهان شده بود، چون اژدهایی سر بلند نمود.

باور به نژاد ناب «آریایی» تب هذیان آلودی را در ذهن ملی گرایان افراطی به میان آورد. «داریوش آشوری» در این مورد چنین می گوید، «این امر با نفرت به هرچی که از نژاد و فرهنگ «عرب» ناشی می شد، همراه گردید. از سوی دیگر به هر چی به گذشته های پیش از اسلام تعلق داشت، رنگ شکوه داده می شد.»

اوج این جریان را در میان دو جنگ اول و دوم جهانی هنگام فرمانروایی هردو «رضا» پدر و پسر دیده می توانیم.

این پذیرش چنان گرم گردید که بنا بر نوشته «مت تیاس کونزل» Mattis Kuentzel نویسنده کتاب «تاریخ جرمن و ایران در دوستی سرنوشت ساز» (معرفیگر «علی امینی نجفی» در بی. بی. سی. توجه: آقای «نجفی» عنوان اصل کتاب را تغییر داده و از آن برگردان آزاد نموده است.) که در «قم»، شهر مقدس «ایران» برخی از آخوندان، «هینتر» را از اخلاف پیامبر اسلام دانستند. برخی چنان راه افراط را در پیش گرفتند که او را «امام زمان» خواندند.

در همین هوای گرم «آریایی» گرایی بود که طی فرمانی در سال (۱۹۳۵ ع.) واژه «فارس» به «ایران» که تلفظ دگرگونه «آریانا» است، بدل شد. بدون دلیل نیست که شاه «ایران» بر خویش لقب «آریا مهر» نهاد.

نگاه ما به این اسطوره

آن گونه که بیان شد، با رشد آگاهی قومی و سپس ملی در «اروپا» پس از سده هژده، زمینه برای تشکل دولت های ملی در آن جا، فراهم آمد.

این روند که پیوند نزدیک با شکل گیری جامعه مدنی مدرن و نو داشت، راه اش را در دل سرزمین های دگر و از آن میان حوزه گسترده ما باز نمود.

کشور ما، در نیمه دوم سده نوزده با فروکش نمودن جنگ های فرسایشگر میان شهزاده گان طایفه یی برای دست یافتن و یا نگه داشتن قدرت که پیوند تنگاتنگ با «بازی بزرگ» داشت، به آرامش نسبی دست یافت.

پس از جنگ دوم با انگلیس ها، (۱۸۸۰) وضع به گونه یی شکل گرفت که زمینه برای تمرکز قدرت - اگر هم شکلی بود - فراهم شد.

ملی گرایی، آغاز توجه به تاریخ کهن

پس از آن که بخش های گونه گونه این سرزمین، زیر فشار شدیدی که «لویی دوپری» آن را، «امپریالیسم داخلی» می نامد، به هم پیوستند، و دیوار مرزبانی آن را در آغوشش فشرد، زمینه برای رشد نسبی به سوی شکل گیری ساختار سیاسی فراهم شد. آغاز سده بیستم، که همراه با اصلاح های اجتماعی بود، گام به گام دریچه ها را به سوی نگرش به دنیای نو باز نمود و حس ملی را شکل داد.

برخی انقلاب های «امریکا» و «فرانسه» را آغاز گر اندیشه ملی گرایی می دانند. آنان به این باور اند که سده نوزده عیسایی دوران ملی گرایی در «اروپا» و سده بیست در «آسیا» می باشد.

آن گونه که می دانیم در گوهر دید ملی گرایانه، مساله هویت که بعد های رنگ هویت ملی را بگیرد، جایگاه ویژه بی دارد. به ساده گی می توان یاد آور شد که ملی گرایی یک پدیده نو و عصری است. هویت دقیق این امر آن است که در آن وفاداری و حتا فداکاری فرد نسبت به دولت ملی، برتر از پیوندش با گروه خوئی، قومی و محلی است.

این امر، آغاز شکل گیری دید ملی گرایانه را که آماج اصلیش استقلال کامل کشور بود، نشانی می نماید.

این کار با استقلال کشور به اوجش رسید. در جریان دو دهه کار پخش اندیشه های نو تا دست یافتن به استقلال، نطفه های یک اندیشه ملی با بازگشت تبعیدیان سیاسی از بیرون کشور، در زمین اندیشه روشن اندیشان، گذاشته شد. البته این امر، تافته جدا بافته از دگر گونی هایی که در این حوزه و منطقه رخ می داد، نبود.

جریان استقلال، و دهه سر و سامان دادن به ساختار نو، دگر گونی ها را به دولت مستعجل و کوتاه زمان بدل کرد.

با آغاز دهه سی در سده بیستم عیسایی، پس از آن که دولت به آرامش نسبی دست یافت، و توجه به عمل گرایی و دوری از اصلاح ها شتاب زده را در بالا ترین جای در سیاست خویش قرار داد، بار دیگر حس ملی راه باز نمود.

این بار مساله هویت ملی در صدر کار مقام های رهبری و فرمانروایی کشور، قرار گرفت.

مساله مهم این است که خط بسیار نازک، شکننده و ظریفی ملی گرایی را از عظمت طلبی، خود برتری جویی و هوای سیطره بر دیگران، جدا می سازد. هر گاه همبودی به ویژه که در آن قومان گونه گونه با فرهنگ های مختلف زیست می نمایند و هنوز بنابر دلیل های گونه به ساختار ملت نرسیده باشد، دقت در این زمینه از اهمیت بزرگ بر خوردار است. در این جا چون رابطه های عشیره یی، طایفه یی و قومی در کوره سوزان ملت ذوب نشده، تاکید بر این امر هوای برتری قوم مسلط را در ذهن ها راه می دهد، و کار به کشمکش می رسد. زیرا وحدت ملی پیامد، روند پُرکُز و پیچ و پُرترضیص و نا هموار و به شدت وقت گیر دگر گونی های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی می باشد. آن چی در این راستا از اهمیت بزرگ بر خوردار است، قرارداد اجتماعی است که قومان گونه گونه بر سر آن به توافق می رسند. در این راستا، نهادینه شدن ساختار نظام مردم سالار که در آن مشارکت مردم نقش اساسی دارد، تخلف و انحراف از آن را باز می دارد.

در خط جستجو برای دریافت این هویت، همان گونه که در «اروپا» ی سده هژده و نوزده دیدیم، در این جا نیز، توجه به تاریخ به ویژه کهنش، صورت می گیرد. بدون دلیل نیست که پایه های «انجمن ادبی کابل» (۱۹۳۱) به زمین این نگرش گذاشته می شود و در آن به بخش «تاریخ» توجه بیش تری صورت می گیرد.

در این جا، بررسی های زبان شناسانه و روی آوردن به سروده های «ویدایی» و «اوستایی»، که خود ما آن ها را فراموش نموده بودیم و تحول طلبان «اروپایی» برای به دست آوردن سندی برای رد آموزه های دین های «موسایی - عیسایی» و قرار دادن انسان در مرکز همه دست آورد ها، بهره گرفتند، را به مثابه مواد آماده شده، مورد توجه قرار دادیم.

این امر که با آغاز سده بیستم، به راه افتاد با توفقی کوتاه مدت، در سال های سی همان سده، بار دیگر به میان آمد. این درست زمانی بود که تب ملی گرایی در «اروپا» به هذیان برتری نژاد «آریایی» به ویژه در «جرمنی»، «ایتالیا» و «جاپان» بدل گردید و تمام گفتمان را در سایه اش قرار داد.

تمایل به نزدیکی با «جرمنی» از آن گاهی در کشور آغاز گردید که خانواده گان تبعیدی از سوی امیر «عبدالرحمان» با عفو پسرش امیر «حبیب الله» (۱۹۰۲) به کشور بازگشتند. از آن جایی که آنان با دست آورد های جامعه نو آشنا گردیده بودند، مورد توجه «امیر» نوجو، قرار گرفتند. این برگشتگان را می توان به دو گروه زیر نفوذ اندیشه های «ترکی - جرمنی» و «هندی - انگلیسی»، رده بندی کرد.

این وضع همراه با اندیشه های استقلال طلبی، زمینه را برای آزادی کامل کشور فراهم نمود. در جریان این نبرد و پس از آن ما در برابر دو انتخاب بد یعنی نزدیکی با «انگلستان» و «روسیه» که «شوروی» شده بود، قرار گرفتیم.

حضور هواخواهان «ترک - جرمن»، در متن این جنبش از یک سو و نفوذ روز افزون «جرمنی» در سطح جهانی از سوی دیگر، همراه با بیزاری از «انگلستان» و «روسیه»، و این که «جرمنی» هنوز چهره کشور گشایش را ننمایانده بود، از جانبی، میدان فراخی را برای تمایل به سوی «جرمنان» باز نمود.

دید نویسنده گان ما در این میدان

پس از آن که آب های بحران ناشی از سقوط اصلاح های دوران فرمان روایی «امان الله» شاه کشور، هرج و مرج دوره کوتاه زمامداری «کلکانی»، از آسیاب افتاد، دگرگونی تدریجی جایش را گرفت. آگاهانی که از دم تیغ این بحران و تصفیه های بعدی جان سالم بدر بردند در «انجمن ادبی کابل» گرد آورده شدند. آن گونه که گفته شد، نگاه به گذشته و باز یابی و یا سازی هویت بالا ترین مقام را در کار این نهاد، اشغال نمود. در این نهاد چهره های مطرح آن زمان مانند: «غبار»، «مستغنی»، «نزیهی»، «جویا» و «گویا» و دیگر و دیگر... جای داده شدند.

در این حال و احوال، «هاشم» صدراعظم، تلاش به خرج داد تا در کنار این که «محمد ظاهر»، شاه کشور را در انزوا قرار بدهد، چهره های جوان خانواده را وارد عرصه سیاست نماید. او در دستور کارش هویت یابی و یا سازی را قرار داد.

برای نگاه ویژه تر به تاریخ، بخش «تاریخ» به میان آمد. ریاستش به علی احمد «کهزاد» سپرده شد. او به نوشته «آدمک»، در اثرش به نام «فرهنگ زنده گی نامه افغانستان جدید یا معاصر»، «زیر نظر» ه. هکین، H. Hackin «عضو هیات باستانشناسان» فرانسه بی برای سال های زیادی کار کرد.

هم چنان او میان سال ها (۶۱-۱۹۵۶) ریاست «انجمن تاریخ» را به دوش داشت. گاهی که بر این نهاد نام پشتو گذاشته شد و به «پشتو تولنه» بدل گردید، «کهزاد» ریاست این بخش را همچنان پیش برد.

او برای نشر بررسی های تاریخی که بیش تر در خط هویت یابی و سازی ملی ره می سپردند، مجله «آریانا» را نشر نمود. به این گونه واژه گان «آریانا» و «آریایی» و «آرین» و دیگر و دیگر، در چارچوب همین هویت سازی پا به میدان گذارند. «آدمک»، در همان اثرش چنین می نویسد، «کهزاد، به حیث دبیر، در نوشتن تاریخ پیش از اسلام افغان، برای ایجاد سنگ پایه ایدئالوجی ملی گرای افغان، سهم گردید»، (ص. ۹۱) جالب است که بعد ها با فروکش نمودن تب «آریا» گرای، نام مجله به «افغانستان» بدل شد.

در کنار نوشته های دیگرش، از او اثری به نام «تاریخ افغانستان» (۱۹۴۶) در دو جلد باقی مانده است. این اثر بار دوم به وسیله «بنیادفرهنگی کهزاد» در سال ۲۰۰۲ع. تجدید چاپ شد. جالب است که در صفحه دوم پشتی این کتاب، واژه گان «تاریخ آریانا» میان قوسک که معنای یعنی را دارد، درج شده است. این امر، نشان می دهد که او بیش تر به تاریخ «آریانا» توجه داشته است تا «افغانستان» و یا تاکید بر این امر بوده است که نام قدیم این کشور «آریانا» بوده است. روشن نیست که آیا این کار در اصل کتاب آمده است و یا این که در چاپ دوم به آن اضافه شده است. این کار خود بحث جداگانه بی را نیاز دارد.

تاریخ سنتی یا عنعنہ بی ما

آن گونه که آگاهی داریم به صورت عموم تاریخ سرزمین و حوزه تمدنی ما بر پایه بررسی ها و کاوش های دانشمندان اروپایی، استوار است. این یافته ها از نیمه سده نژده ام در دسترس قرار دارد. گذشته از آن، در هاله بی از اسطوره، قصه و افسانه نهفته است. این تاریخ سنتی تا پایان دوره «ساسانی» که در آن رسم تاریخ نویسی نیمه رسمی جان می گیرد، ادامه می یابد. «خدای نامگ» را می توان تبلور این تلاش دانست.

پس از گسترش اسلام، این اثر که به گونه های متعدد جان سالم از تهاجم بدر برد، به وسیله «روزبه» یا «ابن مقفع» (۷۵۷) به عربی بر گردانده شد. این باور وجود دارد که کسان دیگری هم به برگردان این کتاب دست زده اند. پس تر ها، برگردان پارسی آن که بر پایه ترجمه «ابن مقفع» استوار اند، به شکل نثر و نظم نیز صورت گرفت. در میان این ها، معروف ترینش «مقدمه کهن تر شاه نامه» است که به دستور «منصور عبدالرزاق» حکمران «خراسان» در سال (۹۶۰) صورت گرفت. برخی به این باور اند که همین اثر پایه اساسی «شاهنامه»، نوشته «فردوسی» را که در سال (۱۰۱۰) تکمیل شد، می سازد. آن گونه که روشن است واژه «شاه نامه» برگردان ساده و جدید «خدای نامگ» می باشد. این اثر، گسترده ترین بیان تاریخ سنتی به حساب می آید. می دانیم که تاریخ سنتی، بخش اسطوره بی را در بر دارد تا تاریخی را.

این تاریخ با شاهان «پیشدادی» و با «گیومرث»، بنیاد گذار نظام شاهی آغاز می یابد. این ها را می توان شاهان اسطوره بی خواند که بر همه موجودهای این دنیا فرمان می راندند. اینان در نبرد دایمی با دیوانی اند که آنان را «اهریمن» خلق نموده است. تاریخ سنتی ما به جای بررسی نقادانه واقعیت ها، به ترکیبی از افسانه ها، اسطوره ها و قصه های خدایان، دیوان و قهرمانان و تصویر «بهشت گمشده» می پردازد.

«کهزاد»، خود می داند که حادثه های پیش از تاریخ و تاریخ، با نوشته و خط از هم جدا می شوند. او خود در زمینه می نویسد، «شروع ظهور رسم الخط و دوره تاریخی»، (ص. ۱۴). او هم چنان افسانه را به درستی درک می نماید، چنان که هنگام بحث در این زمینه از افسانه بی به این گونه سخن می زند، «در میان اهالی جوار پامیر قصه بی معروف است که قرار آن نوع بشر در دامنه های پامیر زنده گی داشت و در اثر انفلاق آتش احجار از هم پاشیده و مردم از مجرای چهار مخرج طبیعی دره های اندوس و سر دریا و تارم به چهار جانب پراکنده شدند»، (ص. ۳۹)

از سوی دیگر، او بخش زیاد کتاب دو جلدی اش را باز هم به گفته خودش بر مبنای سروده های «ریگ وید» و «اوستا» نوشته است، هرگز واژه اسطوره را در این مورد به کار نمی برد.

او با اثر پذیری از دیدگاه «گوبینو» که بر خط نژاد گرای و آن هم «آریایی» و «ژرمنی» اش و «ماکس میولر» که از بررسی زبان شناسی به نژاد گرای سیر نمود، به نوشتن این اثر می پردازد. او (۳۱۰) صفحه این دو جلد را که دارای (۴۲۸) صفحه می باشد، به این اسطوره ها می پردازد. آن گاهی که از «هخامنشیان» آغاز می نماید و تا «برهمن شاهان کابل» ادامه می دهد، هرگز خط فاصل میان اسطوره و تاریخ به صورت روشن نمی کشد. به این گونه، او اسطوره را وارد تاریخ می نماید. این کار اثر دوامداری بر نویسنده گان بعدی نیز وارد می نماید.

نکته قابل توجه این است که «کهزاد» در مقدمه این اثر که در سال (۱۹۴۶/۱۳۲۵) درست یک سال بعد از شکست نازیسم در «جرمنی»، «فاشیزم» در «ایتالیا» و «نظامی گری» در «جاپان» به دست نشر سپرده می شود، درک می نماید که آن فضای «آریا» گرای نی تنها دگرگون شده است، بل، موج نفرتی در جهان جای آن را گرفته است، در مقدمه اش چنین می نویسد، «پانزده سال قبل (۱۹۳۱/۱۳۱۰) با نگارش مقالات کوچک و متفرق وارد تتبع در تاریخ قدیم افغانستان شده... پس اگر در فصول اولیه تاریخ مملکت ما اسمای «آریا» و «آریانا» می آید از آن قطعاً نباید به فکر تیوری های نژادی (راسیزم)

این دید، نگاه «ماکس میولر» را به یاد می آورد. او در پایان عمر به صورت روشن بیان نمود که منظورش از کار برد واژه «آریا» تنها و تنها بار زبانشناسانه داشته است و هیچ پیوندی با نژاد بر تر ندارد.

به روشنی دیده می شود که چگونه از اسطوره برای شکل دادن هویت که هدف زمامداران آن زمان تحکیم قدرت بود، بهره برداری صورت می گیرد.

بعد، «غبار» در اثرش به نام «افغانستان در مسیر تاریخ» (۱۹۶۷ع.) به نگارش تاریخ کشور دست می یازد. او تنها در بخش سوم، فصل اول، زیر عنوان «نامهای تاریخی...» می نویسد، آریانا قدیمترین نام افغانستان است که از عهد اویستا (هزار سال قبل از میلاد) تا قرن پنجم میلادی در طول یکتیم هزار سال برین مملکت اطلاق می شده است.، (ص. ۹)

اما، او در فصل دوم، «افغانستان از گذشته دور تا قرن ششم قبل از میلاد» در بخش یکم با عنوان «گذشته دور» در این مورد چنین می نویسد،، در هر حال قصه ها و اسطوره ها از یک گذشته دور افغانستان حکایت میکند که در تاریخ های ماضی و شهنامها از آن ذکر شده است.،، او سپس از قصه به گفته خودش «ازی دهاکا یا ضحاک ماران» نام می برد و بیان می دارد که براساس همین اسطوره او که پادشاه «سامی» بود، به این جا تاخته و، دولت پیشدادی یا پارادات های افغانستان را در پایتختش بلخ سقوط داد است و جمشید یا (یاما) پادشاه بلخ تاج خود را از دست داد.،، (ص. ۳۵)

به این گونه او از مرحله اساطیری، حرف می زند و جایگاه اش را با تاریخ عوض نمی نماید. اما، این دید، نگاه اولش را نفی می نماید. اگر شاهان «پیشدادی» اسطوره پی هستند، که چنین اند، بایست همه این بخش را اسطوره نامید. به این گونه همه قصه هایی که در «رگودا» و «اوستا» آمده اند شامل اسطوره می گردند.

در همان زمان «عبدالحی حبیبی» هنگامی که ریاست «انجمن تاریخ» را به دوش داشت، دست به نگارش اثر های تاریخی زد. اکنون نگاهی به بخشی که مورد توجه است، می نمایم. این اثر به نام «تاریخ مختصر افغانستان» (۱۹۶۷) می باشد.

او در «بخش نخستین» این اثر زیر عنوان «نظری بدوره قبل از تاریخ افغانستان» با تعریفی به درستی دوره قبل از تاریخ را از تاریخ جدا ساخته و می نویسد،، دوره پی که انسان به کشف خط موفق نشده بود، دوره قبل از تاریخ نامیده میشود.،، (ص. ۱)

او سپس کوتاه سخنی از تمدن «وادی سند» و دایره گسترده این بخش به میان می آورد. او در این مورد چنین می نویسد،، ولی خطوط مکشوفه موهن جو دیرو در سند و هرپه تاکنون خوانده نشده، و داخل مرحله تاریخی نباشد.،، (ص. ۱)

بعد در بخش «افغانستان تاریخی» به بحث «آریاییان» می پردازد و از سروده های «ویدی» و «اوستایی» به صورت مفصل سخن رانده بحثی در مورد خاندان «کاوی یا کیان»، پهلوانان» و «ایزدان و ارباب انواع» می نماید. جالب این است که او این دوره تاریخ سنتی که در دایره اسطوره می گنجد، وارد تاریخ می نماید. این تناقض را می توان در بیان خودش چنین دید،، در صفحات گذشته توضیح بسیار مختصری بر سه دوره مدنیت؟! (نشانه شگفتی از من است) قدیم افغانستان قبل از تاریخ دوره ویدی - عصر اوستایی نوشتیم و گفتیم که از آغاز دوره تاریخی فقط دو اثر مکتوب ویدا - اوستا باقیست،، (ص. ۲۷)

جای شگفتی است که او می گوید،، با سروده های ویدی دوره تاریخی مردم آریان آغاز می گردد.،، (ص. ۸)

او خود به روشنی بیان می دارد که تاریخ با خط آغاز می گردد، اما، در این جا این دو را اثر مکتوب می خواند. این مساله روشن تر از آفتاب است که اثر های یاد شده سده های دراز به صورت شفایی بوده و در پایان سده ششم پس از عیسا، گرد آوری و برای ثبت دقیقش حتا رسم خط جداگانه پی را به میان آوردند. از سوی دیگر این بازمانده ها بیانگر اسطوره های آن زمان است و نمی توان قصه های آن ها را حادثه های تاریخی خواند.

او خود می نویسد،، در یسنا ۹ فقره ۳ تا ۵ گوید: که در مدت شهریاری جم گرما و سرما و پیری و مرگ و رشک در جهان نبود،، (ص. ۱۷)

خوب به این نوشته بنگرید! آیا در گذشته بشر که در جریان دو میلیون سال روزگار دشواری را پشت سرگذارده است، به چنین دوره آرمانی بر می خوریم؟ این بیان اسطوره پی همان آرمان است که برخی آن را «بهشت» گم شده می دانند. ما تصور چنین جمله آرمانی را در اسطوره های گوناگون مردم های مختلف می توانیم ببینیم. اما، از یک مورخ بسیار دور است که اسطوره را وارد تاریخ نماید. این کژ راه ذهن مردم را از درک حقیقت به دور نگه می دارد.

در جای دیگر به این استدلال بر می خوریم که تلاش دارد تا در اسطوره ها تاریخ را جستجو نماید. به این گفته اش بنگرید،، در دوره مدنیت؟! (نشانه شگفتی از من است، زیرا این را می توان فرهنگ «اوستایی» گفت نی مدنیت). اوستایی و روایات کتب قدیم قبل از اسلام و بعد از آن در باره دودمانهای شاهی و رجال و پهلوانان آریایی نژاد به مرور دهور رنگ داستانی به خود گرفته، و این اساطیر باختلاف در آن کتب روایت شده است، ولی ما در اینجا می کوشیم که حتی المقدور جنبه های تاریخی داستانهای مذکور را جستجو کنیم،، (ص. ۱۶)

اول از همه این نکته جالب است که در اسطوره بتوان تاریخ را پی گرفت. دوم نکته جالب این است که او باز هم در

خط این کاوش به اسطوره «ویدا» پی روی می آورد.

تلاش دیگر «حبیبی» در این امر شگفت انگیز است که او سعی می کند برخی واژه های سروده های اسطوره «ویدی» را پشتو بنمایاند. من به دو نمونه در این جا بسنده می نمایم:

الف - «آرین: ... در ادب پشتو به معنی اصل و بنیاد یا کشاورزی است.» (ص. ۲۷)

ب - «ویجه: ... تا کنون در پشتوی قندهار به معنی سرزمین و جایگاه مستعمل است.» (ص. ۲۸)

تا جایی که روشن است «حبیبی» زبانشناس و به ویژه ریشه شناس نبود. در این زمینه باید زبان شناسان کشور به بررسی بپردازند و سره را از ناسره جدا بسازند.

بعد او به «سلطه بیگانگان» که آن را در وجود «مادها» و «هخامنشیان» می بیند، می پردازد.

در رده کسانی که به تاریخ کشور پرداخته اند، یکی هم «صدیق فرهنگ» می باشد. او اثری را با نام «افغانستان در پنج قرن اخیر» (۱۹۸۸) نوشت. او در جریان رده بندی تاریخ کشور، از «دوره های تاریخی در افغانستان» سخن زده و آن را به دوره باستانی، اسلامی و دوره معاصر تقسیم بندی می نماید.

او به گفته خودش «زردهشت» را آغاز دوره تاریخی می داند! او سپس از «گشتاسب» زمامداری سخن می زند که گروه «زردهشت» شد. جالب است که او هرگز این بخش را در دایره اسطوره وارد نمی سازد. (ص. ۲۳)

او در مورد این که نام کشور در آن زمان «آریانا» بوده است، با احتیاط برخورد می نماید و چنین می نویسد، «اصطلاح آریانا که بعضاً بعنوان این سرزمین در عهد باستان ذکر شده است سوالاتی موجود است.» (ص. ۳۱)

جالب است که بعد خود از «کتیبه های سنگی» که از زمان «داریوش» اول (۵۲۱-۴۸۶ پ. عیسا) باقی مانده بحث می نماید. او در این کتیبه ها و یا سنگنوشته ها نام شهر های ما را و از آن میان آریا (هرات) و ... را می یابد. او دیگر ذکر نمی کند که تاریخ در همین جا، از پیش تاریخ فرق می شود. اما، هرگز نمی گوید که «عصر زردهشت» در رده اسطوره قرار می گیرد.

به تازه گی کسانی دیگری در «جال جهانی آگاهی» یا «انترنت» بحث هایی در این زمینه داشته اند که مجالی برای پرداختن به آن ها در این تنگ جای، وجود ندارد.

می بینید که چگونه به ساده گی از اسطوره که درب فراخ تعبیر و تفسیر را به روی دیگران باز می نماید، هرکس عکس خویش را در آن می بیند. برخی اگر چهره خویش را برای هویت یابی در آن نیافتند، مانند «شلی گل» به خلق اسطوره دست می زنند.

کتابشناسی به زبان های پارسی و انگلیسی:

۱- بهار»، مهرداد. «پژوهشی در اساطیر ایران» (پاره نخست و دویم)، مؤسسه انتشارات آگاه، بهار

۱۳۷۵ ه.خ.

۲- «دوستخواه»، جلیل. «اوستا»، کهن ترین سروده های ایرانیان، دو جلد. «انتشارات مروارید»، چاپ

سیزدهم، ۱۳۸۷.

۳- «دهخدا»، علی اکبر. «لغت نامه» بر اساس آخرین ویرایش انجام شده تحت نظارت مؤسسه لغت نامه دهخدا، انتشارات دانشگاه تهران. لوحه فشرده. ۲۰۰۹ ع.

۴- «حبیبی»، عبدالحی. «تاریخ مختصر افغانستان». ناشر: دانش کتابخانه، پشاور، پاکستان، چاپ سوم، قوس

۱۳۷۷ ه.خ.

۵- «فرهنگ»، محمد صدیق. «افغانستان در پنج قرن اخیر» چاپ اول، ناشر: انتشارات درخشش، مشهد،

ایران. ۱۳۷۱ ه.خ.

۶- «کهزاد» احمد علی. «تاریخ افغانستان» دو جلد. «بنیاد فرهنگی کهزاد»، استوکهولم، سویدن. میزان ۱۳۸۱.

2. Ashouri, Darush. "Nietzsxhe and Iran". An article in Encyclopedia Iranica.
3. Bryant, Edwin. "The Quest for the Origins of Vedic Culture" Oxford University Press, 2001.
4. Figueira, Dorthy. Aryan, Jews, Brahman: Theorizing Authority through Myths and Identity" State University of New York Press, 2002.
5. Gnoli, Gherado. "The Idea of Iran: An Essay on its Origin" Instituto Italiano Per Il Medio Ed Estremo Oriente, Roma , 1989.
6. Kuentzel, Mattias. "Die Deutschen und der Iran Geschichte und Gegenwart einer verhängnisvollen Fruendchft" WJS Verlag, Berlin, 2009.
7. Talageri, G. Shrikant. "The Aryan Invasion Theory and Indian Nationalism". Voice of India, Rajkamal Electric Press, New Delhi, second Edition 2003.
8. Encyclopedia Iranica, 2010.
9. Encyclopedia Britannic, CDR, De Luxe edition, 2009.

شهر «گت تینگن» در «جرمنی»
۳۱ سرطان ۱۳۸۹ / ۲۲ جولای ۲۰۱۰ ع.